درباره چند مقوله اجتماعی

در این نوشته من مقولات اجتماعی دموکراسی، برابری، آزادی، عدالت و انسانیت را بلحاظ مفهوم و بطورتئوریک و اساساً ازلحاظ روانشناختی، و تا آنجا که به جامعه طبقاتی مربوط میشود- البته از دیدگاه علمی و انقلابی طبقاتی کارگری- درعین حال بنحوی در سطح مجموع طبقات و گروههای اجتماعی بشرح زیر مورد توجه و بررسی قرار داده ام:

"دموکراسی"- میتوان گفت- بر رعایت نظر و خواست انسانها در روابطشان با یکدیگر دلالت مینماید بدون اینکه مستقیماً چگونگی جایگاه اجتماعی آنان را درنظرگیرد. درحالیکه چگونگی جایگاه انسانها با "آزادی" و مهمتر از آن با " برابری" آنان مرتبط گردیده و چگونگی این برابری و آزادی اجتماعی مستقیماً توسط چگونگی جایگاههای اجتماعی افراد بشر تعین میابند. بایستی مفاهیم مقولات را بطورصحیح در نظرگرفت و با یکدیگر قاطی نکرد یا خصوصیت خاص یکی را به دیگری نسبت یا درمورد آن تعمیم نداد و لذا باید توجه داشت که سه مقوله مذکور درحالیکه با یکدیگر وجوه مشرک و پیوند دارند درعین حال هریک در کلیت خود مفهوم و مضمون اجتماعی معین جداگانه و خاصی را بیان میدارد. مفهوم و مضمون اجتماعی خاص تشکیل دهنده هر مقوله اجتماعی و تمایز آن با هر چنین مقوله دیگر را باید با واقعیات عینی مرتبط محک زد و تعیین نمود؛ نگاه کرد و دید که هر کدام از آنها عموماً به کدامین واقعیت ها اطلاق میگردد؛ و من درواقع چنین برخورد کرده ام.

بنابراین، "دموکراسی" در حدود معینی در حیطه های مختلف سیاسی از جمله روابط حکومت با مردم و حیطه اجتماعی(اجتماعی بمعنای خاص و محدود) صدق نموده و کاربرد دارد و- تا حدود نسبتاً کمی غیر از حوزه تقسیم کاربین افراد- نه در قلمروی اقتصادی شامل روابط مالکیت. معذلک ،هرچقدر درانطباق با جایگاههای اجتماعی افراد، آنان از برابری و آزادی اجتماعی (اجتماعی بمفهوم وسیع) بیشتر برخوارباشند ، متناسباً عمق و گستره دموکراسی نیز در مناسبات بین آنان بیشترشده و این امر واقعی تر میگردد؛ زیرا تحقق هر چه واقعی تر و بیشتر دو مقوله مزبور درعین حال شرایط و خصوصیات اجتماعی راجهت تحقق واقعی تر و بیشتر دموکراسی نیز مساعدتر مینماید. چنانکه فی المثل میتوان دموکراسی بیشتر یا کمتر صوری بورژوایی را با دموکراسی واقعی و عمیق در جامعه سوسیالیستی آتی که در دوران حاضر ازطریق تصور صحیح منطقی آن به بیان دیگر تحلیل صحیح علمی پیش ببینی کننده آن معلوم میگردد مقایسه کرد.

"دموکراسی" را، بنابر دریافت و استنباط من، ازلحاظ بنیان روانشناختی آن میتوان بسط و تعمیم اجتماعی یا اجتماعیت یابندگیِ خصیصه اخلاقی "انصاف" در حیطه و محدوده رعایت نظر و خواست دیگران (انسانهای دیگر) بطور بالنسبه(نسبت به "برابری" و"آزادی") محدود و غیرعمیق دانست. انصاف بمعنای آنگونه رفتار یا برخورد فرد با فرد دیگر است که آنچه را که واقعاً حق این فرد اخیر است و این شخص مستحق و سزاوار آن است دربرداشته باشد.، یعنی رفتار و برخوردی که

از هیچ جهت ظالمانه و ستمگرانه نباشد. بنیان و پشت بند اخلاقی فقدان دموکراسیِ- که در جامعه بورژوایی بنیاداً ناشی از الزامات جایگاه طبقاتی عینی بورژوازی بوده- بهر میزانی که وجود دارد، بهمان میزان همچنین بیانگر فقدان یا کاستی در وجود خصیصه اخلاقی مذکورِ- که بنیاداً بیشتر از همه بوجودآینده در جایگاه طبقاتی عینی پرولتاریا بوده- یا سرکوب شدگی یا مهارشدگی آن در جامعه طبقاتی میباشد.

بنظر میاید که فقدان دموکراسی بر نوعی خودبینی و تنها بطورخودخواهانه خود را دیدن از سوی افراد مربوطه خواهان آن دلالت دارد، ولی این خود بینی خصوصیتی درخود و قائم بالذات یعنی ناشی از خصیصه اخلاقی خود بینی نیست بلکه نمود جانبی آن فقدان یا کمبود دموکراسی یا خصیصه اخلاقی انصاف میباشد؛ چونکه آدم اخلاقاً خودبین ولی با انصاف کافی ، این خصیصه اش تا اندازه زیادی به او اجازه نمیدهد که باصطلاح بطورغیردموکراتیک با دیگران رفتار و برخورد کند.

عدالت اجتماعی که بلحاظ روانشناختی پشتوانه اخلاقی آن خصیصه انصاف و نافی ستمگری هست، در مقایسه با دموکراسی، موجد و موید رعایت نظر و خواست انسانها درمفهومی عمیق و گسترده میباشد. درجه یا میزان واقعی این رعایت طبعاً بستگی به این دارد که این عدالت بنیاداً متعلق به کدام نظام اجتماعی یا(در جامعه طبقاتی) کدام طبقه اجتماعی باشد.

میتوان گفت که قبل ازهمه و اساساً خصیصه اخلاقی انصاف در مضمون بالنسبه غیر ژرفا و محدود خود پشتوانه اخلاقی دموکراسی و در مضمون ژرفا و گسترده خود پشتوانه اخلاقی عدالت را تشکیل میدهد.

طبعاً با تکامل اجتماعی انسان از سرمایه داری به سوسیالیسم، دموکراسی نیز در میان افراد بشرِ از سلطه سرمایه رها یافته تکامل پیدا میکند و درنتیجه در حوزه مربوطه مناسبات بین انسانها با محتوا و شکلی بیشتر واقعی و عمیق و گسترده متجلی میگردد .

همانگونه که تاحدی اشاره شد "عدالت" را میتوان بمفهوم اجتماعیت یابندگی خصیصه اخلاقی انصاف بطور ژرف و گسترده در قلمروی تمامی روابط بین انسانها دانست. حتی عدالت بورژوازی و از نقطه نظر این طبقه اجتماعی نیز بطورکلی عمیق تر و گسترده تر از دموکراسی متعلق به او و از نقطه نظر اوست.

بالاخره "انسانیت" هر چهار مقوله مذکور را دربرمیگیرد و بعلاوه نافی هرگونه آلام برای انسانها و حیوانات تکامل یافته است که ناشی از مناسبات یا شرایط و خصوصیات دیگری باشند؛ وانگهی کلیه خصایص اخلاقی واقعاً انسانی را شامل میشود.

عالی ترین و جامع ترین بازتاب و محصول معنوی مثبت گرای هر سطح از تکامل اجتماعی بشر"انسانیت" است. دراینجا "اجتماعی" قراراداً بر روابط و مناسبات مادی، عینی انسانها با یکدیگر و با طبیعت دلالت مینماید. انسانیت به معنای نفی ستمگری و ستمکشی و درد و رنج برای افراد بشر و غیرانسانهای "احساسمند" (دارای استعداد شاد یا ناشاد شدن) در تمامی قلمروی زندگی انسان بوده و خود طبعاً با تکامل اجتماعی بشر تکامل میابد. انسانیت (و تا آنجا که به جامعه طبقاتی مربوط میشود درواقع انسانیت زاییده اقتضاء جایگاه اجتماعی طبقه اصلی محکوم) ملاک

عمومی سنجش هر ایدئولوژی یا جهان بینی- و بنابراین هر نظریه یا هر دیدگاه یا هر نظر یا هر موضعگیری و یا هر امر عملی در زمینه های مختلف امور واقعی اقتصادی یا اجتماعی یا سیاسی یا فرهنگی و غیره- در هر عصر معین بلحاظ میزان انسانی و نیک و یا صحیح ودرست بودن یا نبودن آن است. باید توجه داشت که یکی از مولفه های انسانیت بطورمستقیم یا غیرمستقیم نفی خرافی یا غیرعلمی و تأیید صحیح علمی بودن است. فی المثل درجامعه طبقاتی بطور کلی محتوای راستین و حداکثرممکن آن منبعث از جایگاه اجتماعی طبقه اصلی محکوم هست و دروغین و سطحی ترین و کمترین آن برخاسته از جایگاه اجتماعی طبقه حاکم میباشد. دیده میشود که انسانیت-یعنی در جامعه طبقاتی انسانیت منبعث از جایگاه اجتماعی طبقه اصلی محکوم- از یکسو ملاک عمومی و مشترک تعیین کننده کم و کیف نیکی و درستی هر جهان بینی (و از جمله جهان بنی همان خود طبقه اصلی محکوم، هرچند که دراینجا بلحاظ محتوا هر دوی آنها در حیطه روابط انسانها با یکدیگر تماماً و با طبیعت تا اندازه معینی یکی و یکسان هستند) و از سوی دیگر متقابلاً این کم و کیف خود آن بستگی به جهان بینی و جایگاه اجتماعی معینی دارد که این جهان بینی و آن انسانیت از آن منبعث میگردد. در جامعه طبقاتی یک ملاک عمومی برای تعیین ماهیت هر جهان بینی معین و مقایسه و سنجش جهان بینی های همه طبقات مختلف با یکدیگر لازم است و آن انسانیت منبعث از طبقه اصلی محکوم است؛ چونکه همه سایر طبقات و گروههای اجتماعی نیز به "انسانی" و "نیک" و"صحیح" بودن عموم امور یعنی به "انسانیت"تمایل دارند و لذا "انسانیت" بعنوان چنین ملاک عمومی را در واقع می پذیرند فقط میزان این تمایل و پذیرش بسته به طبقه یا گروه اجتماعی معین تفاوت و البته امکاناً بسیار و بسیار تفاوت مینماید. و باید توجه داشت که- بنظر من- تا آنجا که به مولفه های طبیعت(درواقع حیوانات تکامل یافته و محیط زیست)مربوط میشود گذشته از جایگاه طبقاتی(درجامعه طبقاتی) یک عنصر مستقل از طبقات بیانگر برخورد مثبت گرا به طبیعت نیز در انسانیت مستتر میباشد.

توضیح اینکه : بطور کلی و بطور اختصار میتوان گفت که انسانیت بر اندیشه و عمل(رفتار یا غیر رفتار) بالنسبه انسانی یعنی نیک و صحیح دلالت مینماید درحالیکه جهان بینی بر نگرش و گرایش و درنتیجه اندیشه و عمل آرمانی خواه انسانی یا ناانسانی و در مورد طبقه اصلی محکوم در حیطه روابط انسانها با یکدیگر تماماً و با طبیعت بیشتر از سایرین انسانی دلالت دارد.

برابری یعنی برابری اجتماعی (یکسانی در سطح مقام و مرتبه اجتماعی افراد) عبارت از اجتماعیت یابندگی خود خصیصه اخلاقی برابری خواهی است. و آزادی یعنی آزادی اجتماعی بمفهوم نسبتاً محدود(رهایی افراد از انقیاد یا اسارت اجتماعی) عبارت از اجتماعیت یابندگی خود خصیصه اخلاقی آزادی خواهی هست؛ و آزادی بمفهوم وسیع یا اصطلاحاً "رهایی" عبارتست از رهایی اجتماعی و مادی و معنوی از ستمگری و ستمکشی در مناسبات و روابط موجود در قلمروی زندگی بشر و لذا منجمله رهایی از ستمگری بر حیوانات و از تخریب محیط زیست است . بدیهی است که-در جامعه بورژوایی- اشکال مختلف برابری و آزادی منبعث از جایگاه بورژوازی و مورد

خواست این طبقه اجتماعی و برابری و آزادی خواهی واقعاً عمیق و گسترده زاییده جایگاه اجتماعی پرولتاریا هست و در اشکال کاملشان تنها در جامعه واقعاً سوسیالیستی میتواند تحقق پیدا کند.

چهار مقوله مذکور(دموکراسی، عدالت، برابری و آزادی) بلحاظ روانشناختی هریک بطورخاص و قبل از همه و اساساً توسط یک خصیصه اخلاقی انسانی معین باصطلاح پشتبندی میشود و در آن بنیان دارد که بیان گردید. اما هر خصیصه اخلاقی انسانی معین دیگر در حالیکه مبین رفتار و برخورد انسانی معین خاصی از سوی فرد نسبت به فرد دیگر هست درعین حال بنحو معینی درتطابق با و موید هریک از چهار مقوله اجتماعی مزبور میباشد؛ فی المثل خصیصه اخلاقی درستکاری یا احساس مسئولیت اولی راستی ودرستی در رفتارها و اعمال عادلانه(رفتارها واعمال متعلق به جریان تحقق عدالت اجتماعی) و دومی احساس مسئولیت در قبال انجام این رفتارها و اعمال را تأیید مینماید و با آن انطباق دارد؛ یا خصیصه اخلاقی محبت بصورت نوع دوستی وجود هریک از دو مقوله دموکراسی و عدالت را مورد تأیید و تأکید قرار داده و بسهم خود تقویت مینماید و امکاناً به آن ویژگی های خاصی می بخشد(مثلاً بسهم خود موجب میشود که امر عدم مجازات اعدام برای نوع بشر بطور اعم به جزئی از عدالت در حوزه امور قضایی تبدیل گردد؛ گرایش دیگر به این عدم مجازات ممکن است ناشی از خصیصه اخلاقی متمایل به عدم کاربرد خشونت و قهر در مورد هر فرد بشر باشد) و غیره وغیره.

در رابطه با آنچه درمورد مقوله های اجتماعی و خصایص اخلاقی مزبور گفته شد، جهت جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم احتمالی لازم است به این نکته اشاره نمود که واضح و بدیهی است که، در جامعه طبقاتی، در هر موقعیت عینی مشخص یکسان و واحد افراد مطابق با بنیان ها و گرایش های اخلاقی و درنتیجه عقیدتی(و نیز توانایی های ذهنی) مربوطه خود قطعاً یا امکاناً کنش و واکنش های متفاوت نشان میدهند، چیزی که بررسی آن دراینجا برای من مقدور نیست.(در این زمینه میتوان به کتاب نوشته من تحت عنوان"مبانی روانشناسی عقیده و اخلاق" ، قسمت " رابطه اخلاق و عقیده با عمل" رجوع نمود)

بدیهی است که هرخصیصه اخلاقی انسانی معین و هر یک از پنج مقوله اجتماعی مزبور بلحاظ مفهوم و مضمون معین و مشخص خود در طی روندهای تحول و تکامل تاریخی اقتصادی و اجتماعی انسان در انطباق با این تحول و تکامل تغییر و تکامل میابد و در سیر این تغییر و تکامل تاریخی در هر جامعه طبقاتی معین مضمون راستین و حداکثر ممکن آن در چارچوب این جامعه بطورکلی منبعث از جایگاه اجتماعی طبقه اصلی تحت سلطه و استثمار در این جامعه و لذا بدین معنا متعلق به این طبقه اجتماعی میباشد

حمید پویا

۲۲سپتامبر ۲۰۲۰